جناب آقا

**سيّد محمّد تقی منشادی**

**هو اللّه**

جناب آقا سيّد تقی منشادی منشأش قريه منشاد بود در جوانی نفحه رحمانی بمشام رسيد و حالات روحانی رخ داد فکرش ربّانی شد قلب نورانی گشت توفيقات سبحانی رخ داد \* نداء آسمانی چنان وله و طرب بخشيد که راحت منشاد بباد داد و تارک اقربا و اولاد شد و سر گشته کوه و بيابان گشت قطع مراحل نمود تا بسواحل رسيد سفر دريا کرد تا بمدنيه حيفا واصل شد بسوی عکا شتافت تا بشرف لقا فائز گرديد \* در بدايت در حيفا دکّان صغيری بگشاد و بکسب ضعيفی بپرداخت برکت شامل شد و نعمت کامل گشت کاشانه لانه و آشيانه زائران شد و حين ورود و وقت خروج ميهمان آن سرور آزادگان بودند \* و همچنين بتمشيت امور ياران ميپرداخت و وسائط سفر حاضر ميکرد و در نهايت صدق و استقامت قائم بود تا آنکه واسطه ارسال الواح شد و وسيله تقديم عرائض گشت \* اين خدمت را بنهايت اتقان مجری داشت و بطرز دلنشين جاری ميداشت در ارسال و مرسول محکم و متين بود و معتمد و امين شهير آفاق شد و معروف بلاد گرديد مظهر الطاف جمال مبارک شد و معدن عدل و انصاف از تعلّق دنيا بکلّی آزاد بود و بخشونت در معيشت معتاد نه در قيد طعام و خواب بود و نه تعلّق براحت و آسايش داشت تنها در اطاقی منزل داشت و اکثر شبها به رغيفی ميگذراند و در گوشه ئی می خفت ولی مسافرين را ماء معين بود بالين راحت مهيّا ميکرد و بقدر قدرت سفره مهنّا ميگسترد روی شکفته و خندان و اخلاق پر روح و ريحان بعد از صعود نيّر ملأ اعلی ثابت و راسخ بر عهد و پيمان و مانند سيف قاطع در مقابل ناقضان \* آنان هر چند بلطايف الحيل کوشيدند و ما فوق تصوّر احترام و مهربانی مجری داشتند و سفره ئی مهنّا نهادند و عيش مهيّا شايان رايگان نمودند تا بتوانند رخنه در ثبوت و رسوخ او نمايند روز بروز بر استقامت افزود و از هر فکری آزاد بود و از غير ميثاق الهی بيزار \* و چون مأيوس از تزلزل او شدند انواع جفا روا داشتند و در صدد پريشانی او افتادند ولی او جوهر ثبوت بود و حقيقت استقامت \*

و چون بتحريک بيوفايان عبد الحميد خان در صدد تعرّض باين عبد افتاد و جناب آقا سيّد تقی نزد جمهور مشهور بارسال و مرسول اوراق لهذا مجبور بر آن شدم که او را به پورت سعيد ارسال دارم و اوراق را بوسائط غير معروفه نزد او فرستم و او باطراف ارسال نمايد \* باين تدبير بيوفايان و عوانان نتوانستند که اوراق بدست آرند حتّی هيئت تفتيشيّه در اواخر ايّام عبدالحميد چون حاضر گشتند و بتحريک آشنايان بيگانه بفکر قلع و قمع شجره مبارکه افتادند حتّی مصمّم بر آن شدند که اين عبد را يا بقعر دريا اندازند و يا به فيزان بفرستند اين مقرّر بود لهذا کوشيدند که ورقه ئی بدست آرند عاجز و قاصر ماندند در بحبوحه تضييق شديد و هجوم هر يزيد پليد باز ارسال و مرسول در نهايت اتقان بود \*

خلاصه جناب مشار اليه کماهی حقّها باين خدمت در پورتسعيد سنين عديده قائم بود و جميع ياران از او خوشنود مسافرين ممنون مهاجرين مخجول و ياران پورتسعيد در نهايت سرور ولی تحمّل گرمای خطّه مصريّه نتوانست اسير فراش شد و به حُمّای مُحرقه خلع ثياب نمود و از پورتسعيد بملکوت ربّ مجيد پرواز کرد و ببارگاه کبريا صعود نمود \* اين جوهر تقی و گوهر عقل و نهی فضائل و خصائلی داشت که محيّر عقول فحول رجال بود هيچ فکری جز فکر حقّ نداشت و هيچ اميدی جز رضای ربّ وحيد نخواست مظهر حتّی اجعل اورادی و اذکاری وردًا واحدًا و حالی فی خدمتک سرمدًا بود \* برّد اللّه لوعته بفيض الوصال و شفا علّته بدرياق القرب فی ملکوت الجمال و عليه البهاء الابهی \*